

گفت‌وگو با **پرویز تناولی** به بهانه کتاب *مَفرش*، *دست‌بافته‌های عشایری و روستایی ایران*

تناولی؛ کاشف هنر فرودستان



حسین گنجی؛ بعید می‌دانم برای سال‌های سال کسی پیدا شود که این‌گونه در هنر ایران ریز و عمیق شود و با وسواس و علاقه دست در انبان هنر این مرز و بوم برد و در یک دوران کوتاه، برابر چند قرن و چند نفر از فرهنگ و هنر ایران استخراج و برداشت تحسین‌برانگیز داشته باشد. او با وجود اینکه دانش آموخته فرک می‌شود و شیفته هنر مدرن، اما خیلی زودی بی می‌برد که محل مراجعه باید وطن باشد و آن‌هم در فرودست‌ترین اقوام و افرادی که در آن زندگی کرده‌اند. او برخلاف هنرمندان پیش از خود که همیشه معطوف به فرادستان خلق می‌کردند، به فرودستان توجه می‌کند و به نوعی اهمیت زندگی در طبقه پایین و هنر نه برای هنر که هنر به معنای چیزی کاربردی و نقش‌دار در زندگی می‌رسد. پرویز تناولی از تمام این لحاظ‌ها که گفته شد، نادره دوران هنر مدرن و معاصر ماست. از مهم‌ترین اقداماتش هفت‌گانه پژوهشی و کندوکاو او در میان دست‌بافته‌های عشایری و روستایی ایران است که امروز گام سوم آن یعنی مفرش‌ها را نشر نظر منتشر کرده است. آن‌طور که در مقدمه آمده است، چهار گام دیگر این مجموعه پژوهشی درخشان، امید است به‌زودی به بازار بیاید و در معرض دید عموم قرار بگیرد. پرویز تناولی، مجسمه‌ساز، پژوهشگر و نقاش ایرانی، راهی را باز کرد که به نظر ما در وجود بزرگی، تنها کشودن در یک گنجینه است و امید است هنرمندان آینده با فراتر بگذارند و به داخل این گنجینه بروند و از این نقب به انبوهی از انبان و از این درجه به درجه‌های دیگری از مخزن نحوه نگهداری آن دست‌بافته‌های عشایری اهداشده است. به قول استاد تناولی؛ «نگرانی من مسئله بید خوردگی است».
ایشان می‌گویند: این قطعات لاقل سالی یک بار در پایان زمستان باید اسپری شوند. او امید دارد مقامات میراث فرهنگی شیراز به وعده خود عمل کنند و موزه دست‌بافته‌ها را زودتر به پا دارند که هم موجبات نمایش عمومی آنها فراهم شود و هم نگرانی نسبت به نحوه نگهداری آنها برطرف شود. این هزار و ۴۰۰ قطعه به دشواری گردآوری شده‌اند و نباید به این سادگی فراموش شده، کنار گذاشته شوند یا بیدخورده شده و خدای نکرده از بین بروند. آنچه در یک دهه گذشته از تناولی می‌بینیم، بیش از یک هنرمند خلق‌کننده، چهره یک پژوهشگر تمام‌عیار و جست‌وجگری خستگی‌ناپذیر در بهنه هنری ایران‌زمین است؛ چیزی که تا پیش از یکی، دو دهه اخیر کمتر از او می‌شناخیم. کتاب مفرش‌ها بهانه‌ای شد تا با او از این درجه به گفت‌وگو بنشینیم که امروز به دلیل بیماری و دوری ایشان مثل گذشته نمی‌توانیم در کارگاه زیبایی‌ش در ناباوران بنشینیم و او جای بریزد و باب گفت‌وگو را آغاز کنیم. به صورت آنلاین، او در آن سوی جهان دور از عشقه‌هایش و ما در این سو در میان آنچه او از دورها به ما نشان می‌دهد.

- بعد از دو کتاب نمکدان ۱۳۹۴ و خورجین ۱۳۹۵**، تا کتاب *مفرش* ۱۴۰۲ فاصله افتاد. چه شد که بیوسه این پژوهش‌ها درنیامد و همان‌طور که در این کتاب گفتید چهار بخش دیگر هم دارد، این هفت‌گانه ما حاصل چه سال‌های کاری و پژوهشی شماست؟ البته تعدادی از عنوان‌ها را قبلا با انتشارات دیگر منتشر کرده‌ام. سه کتاب درباره گبه، دو کتاب اول در سوئیس منتشر شده و سومی در ایران با عنوان «گبه، هنر زیر پا». دو کتاب درباره سفره و یکی هم درباره جل‌های عشایری. اما هنوز دو کتاب دیگر از سری محفظه‌ها مانده است؛ یک جلد شامل محفظه‌های بزرگ، شامل جوال، تاجه و… و دیگری شامل محفظه‌های کوچک از جمله چنته، جقه و نیم خورجین و…
- جرقه ایده فتن سمت فرودستان و عشایر و روستاییان ایران از کجا زده شد و اولین سفرهای شما به این مناطق و کشف و جست‌وجویی این قبل تولیدات هنری برای چه سال‌هایی است؟**

اولین جرقه در سال ۱۳۵۲ است که برای فستیوال شیراز به شیراز رفته بودم. مطابق عادت همیشه سری هم به بازار شیراز زدم. در یکی از دکان‌های فرش‌فروشی چشمم به قالیچه‌ای خورده که تصویر شیری بر آن بافته شده بود. صاحب دکان آن را گبه شیری می‌خواند. این گبه زندگی‌ما را تغییر داد و شرح کامل آن را در کتاب قالیچه‌های شیری نوشته‌ام. تا گذشته‌هایی نه‌چندان دور زیرانداز فقرا (رعیت‌ها) متفاوت با زیرانداز اغنیا بود. زیرانداز فقرا در شرق ایران پلاس و نمد بود و در مناطق کوهستانی غرب زیراندازشان را خرسک و گبه تشکیل می‌اد. فرش اغنیا با نقش‌های گل و باغ و خطوط پریچ‌وخم و اغلب با جنس ابریشم یا کرک و پشم بهاره گوسفندان بافته می‌شد و ریزشمار گره نقش مهمی در قیمت فرش داشت. اما در خرسک‌ها و گبه‌های فقرا هیچ قاعده و قانونی نبود و بافنده به میل خود عمل می‌کرد و از آنجا که از این فرش‌ها اغلب به‌عنوان تشک و لحاف هم استفاده می‌شد، پرز یا خواب آنها بلند بود و اغلب با گره درشت بافته می‌شد. انقلاب ۱۳۵۷ و سیل مهاجرت اقوام مختلف به شهرهای بزرگ به‌ویژه تهران فرصتی برایشم بود تا با بهره‌گیری از وجود آنها، گبه‌هایم بافته شود. وقتی آگاهی یاقتم لر‌های لرستان در منطقه وسیعی در شرق تهران -از مجیدیه تا خاک سفید- مستقر شده‌اند، فرصت را برای بافتن گبه مناسب بدم و با برنامه‌ای منظم شروع به کار کردم. یکی از زنان بافنده را مأمور سرکشی به بافنده‌ها کردم. وی به بافنده‌ها مصالح لازم را که شامل دار قالی و خامه (پشم‌های رنگ‌شده) و نقش می‌شد، می‌داد و چند روز بعد گبه را تحویل می‌گرفت. نقشه‌های ساده‌ای که خودم می‌کشیدم، زنان بافنده را شیفته خود می‌کرد؛ به‌ویژه که آنها را در انتخاب رنگ و اندازه گره آزاد گذاشته بودم و این‌گونه روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌شد.

- از قرار همین موضوع و وقت شما باعث شد نگاه به این دست‌بافته‌ها تغییر کند و قشرهای مختلفی به سمت آن بیایند. اولین نمایشگاه را با همین گبه‌ها در خارج از ایران گذاشتید؟**

در مراسم رونمایی کتاب مفرش پرویز تناولی در حیاط نشر نظر

بزرگ‌ترین مجسمه‌ساز تاریخ ایران



علیرضا سمیع‌آذر

از دوستان عزیز سیاست‌گذاری می‌کنم که به افتخار استاد بزرگ هنر ایران آقای پرویز تناولی در این شب باشکوه گرد هم آمده‌اند. همچنین تشکر می‌کنم از آقای بهمن‌پور، مدیر نشر نظر که اسباب این تجمع را فراهم کردند. سعی می‌کنم در این هوای سرد کوتاه صحبت کنم و فقط دو نکته را یادآور شوم؛ یکی درباره آقای تناولی و یکی هم درباره دست‌بافته‌های عشایری و روستایی ایران. من به‌شدت تحت تأثیر آقای تناولی هستم، به‌این‌دلیل که به‌جرت می‌توان گفت بزرگ‌ترین مجسمه‌ساز تاریخ ایران بودند و به این هنر، مفهومی امروزی بخشیدند. و نیز به خاطر اینکه ایشان علاوه بر نقاشی و مجسمه‌سازی، در زمینه آموزش هم کارهای ارزشمندی انجام دادند. صدها نفر از هنرمندان معاصر ما شاگردان مستقیم ایشان بودند. ایشان در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، آموزشگاه‌ها و حتی آتلیه خودشان، جمعی از مهم‌ترین استعداد‌های مجسمه‌سازی معاصر ما را تربیت کردند؛ اما فراتر از اینها می‌خواهم یاد کنم از شیفتگی و شیدایی ایشان درباره فرهنگ ایران که برای من بسیار ارجمند است. در بین هنرمندان مدرنیست ایران ایشان بیش از همه تعلق خاطرش را به فرهنگ، ادبیات و میراث ملی ما در همه آثارش نشان داده‌اند. حتی یک اثر از ایشان سراغ ندارم که به شکلی وامدار ادبیات، تصوف و عرفان ایرانی یا مظاهر مختلف فرهنگ ما نبوده باشد. همه کارهای ایشان شکل حاضر و آماده‌ای از عناصر فرهنگ ماست؛ از «هیچ» بگیرد که یک واژه است و مدخلی برای ورود به تصوف و پندارهای عرفانه ایرانی تا دیوارها که به نوعی بازآفرینی دیوارهای تخت جمشید هستند. با سری مجسمه‌های شاعر و عشاق که به شکلی امتداد تجسم ایشان از شخصیت افسانه‌ای و محبوب‌شان فرهاد کوهکن است. این را خودشان هم گفته‌اند که هر وقت از مجسمه‌های عشاق یا شاعر صحبت می‌کنم، قطعا فرهاد در ذهنم هست. همه آثار ایشان حتی کارهای تصویری و نقاشی‌ها به شکلی بازآفرینی چیزی است که قبلا در فرهنگ ما بوده. آقای تناولی که در غرب تحصیل کرده‌اند، می‌توانستند مثل خیلی از هم‌دوره‌ای‌های‌شان که هنر مدرن غربی را در ایران امتداد دادند، خود را دنباله‌رو رودن، برانکوزی، هنری مور و دیگران معرفی کنند، حداکثر با یک طعم ایرانی؛ ولی این کار را نکردند و سعی کردند از تعالیم آنها بهره بگیرند تا میراث ملی خود را امروزی کنند و در قالب مجسمه‌های مدرن به نمایش بگذارند و نشان دهند که پیشینه فرهنگ و ادبیات ما می‌تواند الهام‌بخش یک هنر مدرن امروزی هم باشد. وقتی که کارهای ایشان را به دقت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ایشان هیچ‌گاه به خاطر رویکردهای مدرنیستی مسیر آفاق در فرهنگ ایرانی را راه نکرده و همه



کیه دور و هم‌سین سمیر غومرانی



برای کتاب‌های بعدی انواع بافت‌ها در ضمن طرح هر نوع بافته‌ای که برگردان واژه انگلیسی آن بود، گذاشتم؛ حالا اگر کسی بخواهد می‌تواند از واژه‌شناسی نسبتا کاملی که در کتاب‌ها هست، استفاده کند.

- آیا این هفت‌گانه که شما درباره دست‌بافته‌ها تهیه کرده‌اید، آغاز یک راه طولانی می‌تواند باشد. شما برای جست‌وجوگران بعد از خود در هنر ایران و به‌ویژه در میان دست‌بافت‌های ایرانی چه توصیه‌ای دارید؟**

من تاکنون دست‌کم ۲۰ کتاب درباره بافته‌های عشایری نوشته‌ام. بیشتر این کتاب‌ها در خارج از ایران چاپ شده و بسیار مفصل و جامع‌اند. مثل کتاب شاهسون که در سال ۱۳۶۴ انتشار یافت یا تخت‌بافت‌های ایران که انواع زیرانداز‌های عشایری است با عنوان Persian Flatweaves یا قالیچه‌ها؛ اما ابتدا تصمیم گرفتم هفت کتاب که شامل همه دست‌بافته‌های عشایر ایران است، تهیه کنم. چهار کتاب از این هفت کتاب راجع به محفظه‌هاست و سه تای دیگر را که قبلا به زبان انگلیسی نوشتم، تنها یکی از آنها به فارسی منتشر شده و آن «گبه؛ هنر زیر پا» است. سه کتاب دیگر همت می‌خواهد که به فارسی ترجمه شود. یکی از زیرانداز‌های تخت‌بافت، یکی تزیینات اسب و شتر است که باید ترجمه شود و آخری تزیینات و آویز‌های داخل چادر از جمله پرده‌های عشایری و…
- نقش زنان در خلق این دست‌بافته‌ها پررنگ است. ممنون می‌شوم از این بگویید که چرا زنان به زیبایی و هنر پناه بردند و همواره گویا آنها بودند که سعی کردند زیبایی را به جهان و سرنوشت تلخ انسان در طول تاریخ بیاورند.** زن عشایری می‌خواهد هر چه رنگ و نقش زیاست، به درون چادر محل زندگی خود بیاورد؛ بنابراین داخل چادر خود را جدا از کوه‌ها و دشت‌های بی‌آب‌وعلف کرده و آن را بسا نقش‌های رنگین و رؤیایی مزین‌ کند. تا چندی پیش که دختران دم بخت جهیزیه خود را به نظر مادران‌شان می‌بافتند، ازجمله این جهیزیه یک جفت زیرانداز و رختخواب بود. عشایر کوچ‌رو زیراندازشان گلیم بود؛ چون سبک‌تر از فرش خواب‌دار بود و برای رختخواب که بسیار جایگز و پر حجم است و خرید پارچه برای همه عشایر مقدور نبود؛ بنابراین مفرش را ترجیح می‌دادند و به جای رختخواب با پارچه‌های الوان و ابریشمی گبه‌های دورور، فرش‌های نرم و خواب‌دار می‌بافتند.
- آیا در دوران کاری هنری خود ایده‌ای داشتید که بخواهید شروع کنید؛ ولی به هر دلیلی شرایط و مشکلات شد که محقق شود؟**

به‌جز این اواخر که این بیماری فرصت نداد تا حاصل رؤیاهایی را که داشتم، برداشت کنم، نگرانی من مسئله بیدخوردگی دست‌بافته‌های عشایر در شیراز است که هر سال در پایان زمستان باید اسپری شوند. سال گذشته از آقای ژوله خواهرش کردم و ایشان رفتند شیراز و این قطعات را اسپری و ضد بید کردند. اینها مهم‌ترین آثار عشایر ایران‌اند که در ۵۰ سال گذشته جمع‌آوری کرده‌ام. حیف است که بید به جان‌شان بیفتد و آنها را از بین ببرد.



ستایش می‌کردند و برای‌شان نوعی قتیض بوده؛ بنابراین طوری می‌ساختند که هم کارایی بالا داشته باشد و هم محیط زندگی‌شان را زیبا و جذاب کند. ما امروز اشیای لوکسی را می‌خریم؛ بیشتر برای خودنمایی و فخرفروشی و در اسرع وقت ممکن است آنها را بفروشیم یا به چیز جدیدتر یا مارک و برند بهتر تبدیل کنیم؛ درحالی‌که آنها می‌خواستند یک عمر با این چیزی زندگی کنند؛ بنابراین حداکثر خلایقت و ابداع را به کار می‌گرفتند که من در زیاشناسی این آثار به‌خوبی مشاهده می‌کنم. زیاشناسی این آثار به نظر جلوه مدرن‌تری از نگراری ما دارد؛ ازجمله اینکه ساده‌تر و هندسی‌تر است. از آتاری که مثل باروک ما پیچیده هستند و دوران شکوه ما را نشان می‌دهند؛ پر از تکلف، خودنمایی، زیاده‌گویی و پیچیدگی در زبان بصری. اینها زبان بسیار ساده‌تر و آری‌ابه‌ای مختصرتری دارند. خطوط مستقیم و زاویه‌ها قائمه که به‌ندرت در نگرارگی ما دیده می‌شود، در اینها بسیار زیاد است؛ فرم‌های هندسی، رنگ‌های اندک، سادگی در ترکیب‌ها یک زیبایی‌شناسی عامیانه پدید می‌آورد که اتفاقا می‌تواند الهام‌بخش یک هنر مدرن باشد در قیاس با نگرارگی که وقتی سعی می‌کنیم از آن به‌عنوان دستمایه‌ای برای خلق یک هنر معاصر استفاده کنیم، می‌بینیم به‌سختی انجام می‌شود. البته بخشی از زیبایی‌شناسی هنرهای سنتی در هر شیء، تزیینی ایرانی و غیر ایرانی در اینها هم هست؛ ازجمله تقارن مفرط، تکرار و ریتم مشابه، رابطه مرکز و حاشیه، امیدوارم پژوهشگران هرچه بیشتر تلاش کنند که این فرم‌ها و نقوش را تحلیل کنند و به‌عنوان دستمایه برای کار هنرمندان در اختیار عموم قرار دهند. توصیه می‌کنم که همه این کتاب را بخوانید. برای من بسیار جالب بود که چطور آقای تناولی که عمری را به کار مجسمه‌سازی و نقاشی پرداختند و با وجود همه مشکلات و گرفتاری‌ها فرصت چنین پژوهش‌هایی را نداشته‌اند؛ یک عمر برای بافتن این اشیا جست‌وجو کردند، مطالعه کردند و با دقت نظر درباره‌شان نوشتند. من شخصا خیلی یاد گرفتم درباره دست‌بافته‌های عشایری در شاهسون، مغان، ورامین و جاهای دیگر و تفاوت‌ها در تکنیک، گره‌ها و نقوش در کار آنها را دیدم و فهمیدم که چقدر تنوع و خلایقت در همین کارهای ساده وجود دارد و چقدر فرهنگ مادی و روزمره ما، زیبایی‌شناسی همگانی ما می‌تواند از غنای هنر فاخر ما هم برخوردار باشد. شنیدم که کتاب‌های دیگری هم از مجموعه‌ای که ایشان گردآوری کرده‌اند، در دست انتشار است که طبعاً بسیار ارزشمند است. کارهایی که ایشان کرده‌اند، خیلی خوب نشان می‌دهد که همیشه در دامنه فرهنگ ایرانی در جست‌وجو بوده‌اند و برخلاف همه مجموعه‌دارها که بیوسه دنبال آثار شاخص و فاخر هستند، ایشان دنبال دستاوردهای فرهنگ عامیانه و همگانی ما بودند تا در هر فرصتی ارزش‌های آن را به عموم نشان دهند. امیدوارم همه اینها باعث شود که ما بیشتر به احیای این هنرهای ارزشمند بپردازیم یا کاربردهای امروزی برای آنها پیدا کنیم یا اینکه از فرم‌ها و نقوش آنها در هنر و معماری معاصرمان به شکلی بهره بگیریم. از برگزارکنندگان و حضاران این تجمع بسیار متشکرم و از طرف همه دوستان برای استاد بزرگ جناب آقای پرویز تناولی درود می‌فرستم.

مثل ایران، چین و مکزیک نشان دادند که علاوه بر های‌آرت، لوآرت بسیار ارزشمند، خلاق و ابداعی هم دارند. به تعبیر دیگر فراتر از هنرهای زیبا، هنرهای کاربردی با زیبایی‌شناسی همگانی در این سرزمین‌ها رشد بسیاری داشته است.

متأسفانه در این زمینه زیاد کار پژوهشی نشده و ازاین‌رو این بسیار ارزشمند است که آقای تناولی به جای پرداختن به‌های‌آرت ایران به لوآرت ایران توجه کردند؛ ازجمله اشیای کاربردی که برای مصرف روزمره بوده‌اند. اشیایی مثل قفل، گبه یا بافته‌های عشایری و روستایی که از خلایقت و کیفیت زیبایی‌شناختی خوبی برخوردار هستند و نه‌تنها مورد توجه و توصیف ایشان در این‌سری کتاب‌ها نبوده‌اند؛ بلکه فراتر از این الهام‌بخش برای خلق آثارشان هم بوده‌اند. گردآوری این دست‌بافته‌ها و تدوین کتاب حاضر برای ترویج آگاهی‌های عمومی درباره آنها به نظر احساس عمیق ایشان درباره فرهنگ ایرانی را نشان می‌دهد. برای اینکه ایشان به آن بخش گسترده از فرهنگ ما توجه کرده‌اند که از دل توده مردم می‌آید و با زندگی عمومی پیوند دارد، برآمده از دربار‌ها و حمایت‌های اشرافی نیستند. چیزی که ما به‌عنوان قله‌های ادبیات یا نگرارگی و خوش‌نویسی ایرانی می‌شناسیم؛ یعنی های‌آرت ما، قطعا گنجینه گرانبهایی است؛ ولی لوآرت یا هنر عامیانه و مردمی ما می‌تواند بیشتر از های‌آرت‌مان نشان‌دهنده توسعه تمدنی ما باشد و گواه دهد که تمدن ما به کآخ‌ها، دربار‌ها، خانه‌های اشرافی محدود نبوده و پهنه وسیعی حتی روستاییان کشورمان را هم در بر می‌گرفته. این مسئله بسیار مهمی است؛ به‌ویژه چون این بخش از فرهنگ و هنر ایرانیان برای فخرفروشی بزرگان و نخبگان نبوده؛ بلکه بخشی از حقیقت زیستی مردم عادی به شمار می‌رفته است. برای این مردمان چیزی به نام لوکس یا هنر فاخر ارزشمند مطرح نبوده. آنها چیزی را می‌ساختند که یک عمر استفاده کنند. چیزی که هم مصرف زندگی روزمره‌شان بوده و هم موهبت محیط زندگی‌شان؛ بنابراین آن را

دیدگاه

نام مجسمه مدیون تناولی

ریاست آقای دکتر علیرضا سمیع‌آذر بر موزه هنرهای معاصر یا همراهی و همگامی ایشان با آقای تناولی، آقای تناولی فعالیت گسترده‌ای را شروع کردند. واقعا باید از تلاش پیگیر و مستمر ایشان در آن سال‌ها تشکر کرد که این فضا را فراهم کردند که روشنفکران، هنرمندان و کسانی که برای یک دهه کاملاً فراموش شده بودند، مجدداً به عرصه فرهنگ و هنر ایران برگردند. من از آقای دکتر سمیع‌آذر درخواست می‌کنم تشریف بیاورند. فراموش نکنیم یکی از بهترین مقالاتی که درباره آقای پرویز تناولی در کتاب «اوتیش مدرنیسم ایرانی» نوشته شده توسط ایشان است و واقعا امیدوارم اگر دوستان فرصتی کنند، این مقاله را بخوانند.

کارهای ایشان به‌نوعی تجسم‌بخشیدن به جلوه‌های این فرهنگ بوده است. به نظر من این شایسته ستایش است و اطمینان دارم نام ایشان در تاریخ ایران جاودانه خواهد بود. درباره بافته‌های عشایری هم باید بگویم که وقتی کتاب مَفرش را خواندم، برایم خیلی جذاب بود با نثر ساده‌ای که بسیار شیوا و مثل هنر تناولی، بدون تکلف و روان با اطلاعات جالب توجه بود. درعین‌حال چیزی را که من درباره این دست‌بافته‌های عشایری و روستایی می‌پنداشتم، بیشتر تقویت کرد و نشان داد بخشی از فرهنگ ما که برمی‌گردد به فرهنگ جسمانی یا متریال کالچر ما هم از غنای بالایی برخوردار است. درباره فرهنگ فاخر ما یعنی آتاری که معمولا در درباره برای اشراف و درباریان خلق می‌شدند و احتمالا پژوهش‌های زیادی هم درباره‌شان انجام شده، چیزهای زیادی می‌دانیم. مثلا درباره نقاشی نگرارگی ایران در دوره‌های بایسنقری، صفویه، زندیه یا قاجاریه پژوهش‌های خوبی در ایران و خارج از ایران انجام شده و آگاهی نسبی داریم. همین‌طور درباره نسخ خطی مان و کیفیت‌ها خوش‌نویسی آنها هم کارهای خیلی خوبی انجام شده است؛ ولی باید بدانیم که اینها بخش هنر والا یا های‌آرت (Hight Art) ما هستند و نشان‌دهنده قله‌های یک تمدن؛ اما گسترده‌ی و غنای یک تمدن به لوآرت (Low Art) آن است، نه به‌های‌آرت. در همان ایتالیا که ایشان تحصیل کرده‌اند، اگر به شهرهای کوچک‌تر و روستا‌ها مراجعه کنید، می‌بینید که در آنجا خلایقت و سلیقه زیادی بازمانه‌ای از قرون گذشته وجود ندارد. فقط در دربار‌های رم و فلورانس کارهای بدیع و خارق‌العاده خلق شده؛ ولی وقتی به سطوح پایین جامعه می‌رسیم ذوق، سلیقه و خلایقت کمتری می‌بینیم و این نشان‌دهنده آن است که آنها فرهنگ فاخرشان بسیار تکامل یافته؛ ولی اشیای مصرف روزمره و مصنوعات همگانی‌شان که به دست افراد عادی و نه صنعتگران چیره‌دست پدید می‌آید، چندان بداعت و آراستگی ندارد. این مسئله شامل حال کل اروپا می‌شود؛ درحالی‌که تمدن‌های کهن

